

کردند و آن بار یک فیل طلا بود.
شهاب‌الدین از آنجا به آی و سورا^۱ رفت. در آنجا نیز دست به کشتار و غارت زد و خلق کثیری را برده ساخت و اسیر کرد و پیروزمند به غزنه بازگردید.

استیلای غوریان بر بلخ و نبرد آنان با ختا در خراسان
ختاییان بر شهر بلخ غلبه یافته بودند. فرمانروای بلخ مردی ترک بود به نام ازیه^۲، که هر سال خراج مقرر را برای آنان به ماوراءالنهر می‌فرستاد. ازیه به سال ۵۹۴ بمرد.
بهاء‌الدین سام‌بن محمد بن مسعود که از جانب دایی خود غیاث‌الدین غوری حکومت بامیان را داشت به بلخ آمد و مالی را که به ختا فرستاده می‌شد قطع کرد و به نام غیاث‌الدین غوری خطبه خواند و بلخ از آن پس که مدتی در تصرف کافران بود در زمره بلاد اسلام درآمد. ختاییان از این خبر به هم برآمدند و آهنگ کشمکش با غوریان نمودند. قضا را در این احوال علاء‌الدین تکش صاحب ری و همدان و اصفهان و مابین آنها را گرفته بود و اکنون متعرض سپاهیان خلیفه شده بود و از خلیفه می‌خواست که به جای پادشاهان سلجوقی به نام او خطبه بخوانند. خلیفه نیز از او به غیاث‌الدین غوری شکایت کرده بود.

غیاث‌الدین نزد علاء‌الدین تکش نامه فرستاد و اعمال او را تقییح کرد و او را از آهنگ عراق منع کرد. و تهدیدهای سخت نمود که اگر پای از گلیم خود درازتر کند لشکر برسر او آورد و کشورش را تسخیر کند. علاء‌الدین از این تهدید به خشم آمد و نزد ملک ختا کس فرستاد و او را به تصرف بلاد غیاث‌الدین ترغیب کرد و نیز لشکری گران با چندتن از سران سپاهش گسیل داشت. این لشکر از جیحون بگذشت و به سوی بلاد غور در حرکت آمد.

علاء‌الدین تکش خود به محاصره طوس رفت زیرا غیاث‌الدین به سبب بیماری نقرس از حرکت عاجز بود خوارزمیان در طوس و حوالی آن هرچه توانستند آشوب و اغتشاش برپا کردند. از دیگر سو ختاییان بهاء‌الدین را در محاصره افکندند و جنگ شدت گرفت و مسلمانان نیک پای فشردند. از سوی غیاث‌الدین نیز به ایشان مدد رسید و به یکباره حمله کردند، ختاییان منهزم شده به جانب جیحون گریختند و شمار کثیری از

۱. متن: آبی رسود

۲. متن: ازیه

ایشان - قریب به دوازده هزار تن - در آب غرق شدند. این حادثه بر ختاییان گران آمد. پادشاه ختا نزد علاءالدین تکش کس فرستاد و گناهان را به گردن او افکند و دیه سپاهیان را که در این نبرد از میان رفته بودند، طلب نمود و از او خواست که به حضور آید. علاءالدین نیز از این امر به غیاث‌الدین شکایت برد. غیاث‌الدین جوابی ملامت‌آمیز داد و او را که بر خلیفه عصیان کرده بود ملامت نمود. این حوادث علاءالدین را به نبرد با ختا برانگیخت و بخارا را از ایشان بستد، و ما در اخبار ایشان خواهیم آورد.

استیلای غور بر خوارزمشاه در خراسان

علاءالدین تکش صاحب خوارزم بمرد. او در زمان حیات خویش بعضی بلاد خراسان و ری و جبال را تصرف کرده بود. پس از او قطب‌الدین محمد پسرش به جایش نشست. او را نیز به لقب پدرش علاءالدین می‌خواندند.

محمد خوارزمشاه برادر خود [تاج‌الدین] علیشاه را امارت خراسان داد و نیشابور را به او اقطاع داد. هندوخان، پسر برادرشان [ناصرالدین] ملکشاه، از عمش بیمناک شد و به مرو رفت و در آنجا به گردآوری سپاه پرداخت. عمش قطب‌الدین محمد به سرداری جقر^۱ ترک لشکری به جنگ هندوخان فرستاد. هندوخان بگریخت و به غیاث‌الدین غوری پیوست و از او علیه عم خود یاری طلبید. غیاث‌الدین نیز او را گرامی داشت، و وعده یاری داد. جقر به مرو داخل شد و مادر هندوخان و فرزندانش را که در مرو بودند با اکرام تمام به خوارزم فرستاد.

غیاث‌الدین غوری نزد صاحب طالقان محمد بن جریک^۲ کس فرستاد و از او خواست که جقر بک را مورد تهدید قرار دهد. او نیز از طالقان در حرکت آمد و بر مروالروود [و پنج ده] مستولی شد و رسولی نزد جقر فرستاد و از او خواست که در مرو به نام غیاث‌الدین خطبه بخواند یا از آنجا برود. جقر به ظاهر جوانی ناخوش داد ولی درنهایت از غیاث‌الدین امان خواست.

چون غیاث‌الدین چنان دید هوای تصرف آن بلاد در سرش قوت گرفت و به برادر خود شهاب‌الدین نوشت که وقت آن است که آهنگ خراسان کند و او نیز در اواسط سال ۵۹۶ با سپاه خود از غزنه بیامد. چون به طالقان رسید، نامه جقر نگهبان مرو به

۱. متن: جنقر

۲. متن: خریک

شهاب‌الدین رسید. در آن نامه خبر داده بود که سر به فرمان او دارد. شهاب‌الدین با لشکر خود آهنگ مرو کرد. چون به شهر نزدیک شد جقر با سپاه خود به مقابله بیرون آمد، شهاب‌الدین او را شکست داد و با فیل تا نزدیکی بارو پیش رفت. جقر و مردم شهر امان خواستند و جقر تسلیم او شد. شهاب‌الدین مرو را بگرفت و فتحنامه به برادر نوشت. غیاث‌الدین نیز به مرو آمد و جقر را اکرام کرده به هرات فرستاد و مرو را به هندو خان پسر ملک‌شاه که از او یاری طلبیده بود تسلیم نمود و او را سفارش کرد با مردم به نیکی رفتار کند.

غیاث‌الدین پس از تصرف مرو به سرخس راند و سه روز شهر را در محاصره گرفت. عاقبت امان طلبیدند و تسلیم شدند.

آن‌گاه نزد علی شاه نایب علاء‌الدین محمد که در نیشابور بود، رسول فرستاد و او را تهدید کرد که اگر سر به اطاعت ننهد بر سر او لشکر خواهد آورد. علی شاه آماده دفاع گردید. سپاه غور هرآبادی که در بیرون شهر بود ویران ساختند و درختان را ببردند. محمود پسر غیاث‌الدین به شهر حمله کرد و یک جانب آن را بگرفت و علم پدر را بر روی بارو زد. شهاب‌الدین نیز از دیگر سو حمله کرد. باروی مقابل او فروریخت. سپاه غور به شهر درآمد و سراسر آن را غارت کردند. سپس ندای امان در دادند و دست از غارت برداشتند. خوارزمیان به مسجد جامع پناه بردند، مردم شهر آنان را بیرون کشیدند و نزد غیاث‌الدین بردند.

آن‌گاه شهاب‌الدین آهنگ قهستان نمود. گفتند در آن نواحی قریه‌ای است که مردمش اسماعیلی هستند. غیاث‌الدین به آن قریه رفت و جنگجویانش را بکشت و زن و فرزندشان را اسیر کرد و آن قریه را ویران نمود. آن‌گاه به قریه دیگری که می‌گفتند آنان نیز اسماعیلی هستند، حمله نمود. صاحب قهستان نزد غیاث‌الدین رسول فرستاد و از شهاب‌الدین شکایت نمود و پیمانی را که با او بسته بودند به یادش آورد. غیاث‌الدین برادر را به بازگشت فرمان داد که خواه و ناخواه بازگردد. چون رسول پیام بگزارد شهاب‌الدین سر از فرمان برتافت. رسول نیز شمشیر برکشید و طناب‌های خیمه‌اش را برید و لشکر نیز در حرکت آمد و شهاب‌الدین نیز با اکراه تمام به غزنه بازگردید.

تصرف شهاب‌الدین غوری نهرواله^۱ را

چون شهاب‌الدین به سبب کاری که برادرش کرده بود خشمگین از خراسان بازگردید، به غزنین رفت بلکه در سال ۵۹۸ راه غزای هند را در پیش گرفت. بر مقدمه مملوک خود قطب‌الدین آیبک را به هند فرستاد. سپاهیان هند در نزدیکی نهرواله با او مصاف دادند. آیبک آنان را شکست داد و از ایشان کشتار بسیار نمود و به سوی نهرواله پیش رفت و آنجا را به جنگ بگشود.

پادشاه نهرواله از آنجا برفت و به گردآوردن لشکر پرداخت. شهاب‌الدین دید که نگهداری آن ناحیه میسر نیست مگر آنکه در آنجا اقامت کند، پس با پادشاه مصالحه کرد به شرط اینکه هر سال مبلغی ادا کند. شهاب‌الدین پس از این پیروزی به غزنه بازگردید.

بازپس گرفتن علاء‌الدین محمد صاحب خوارزم آنچه را که غوریان از خراسان گرفته بودند

چون غوریان به خراسان رفتند و هرچه توانستند از آن بلاد تصرف نمودند، و شهاب‌الدین به غزای هند رفت، علاء‌الدین محمد فرمانروای خوارزم نزد غیاث‌الدین کس فرستاد و او را به سبب اعمالی که در خراسان مرتکب شده بود ملامت کرد و از او خواست که به دیار خود بازگردد و گرنه لشکر ختا را به جنگ او فراخواهد خواند. ولی اگر او روی موافقت نشان دهد دست در دست هم ختاییان را گوشمال خواهند داد. غیاث‌الدین جوابی مغالطه‌آمیز داد ولی قصدش آن بود که درنگ کند تا شهاب‌الدین از هند بازگردد.

علاء‌الدین محمد، سپس به نایب غیاث‌الدین که در نیشابور بود پیام داد که باید از نیشابور برود و تهدیدهای سخت نمود. نیز به غیاث‌الدین نامه نوشت که مردم نیشابور را دل با خوارزمیان است. بار دیگر غیاث‌الدین جوابی نرم داد و او را به وعده یاری دلخوش نمود.

در اواخر سال ۵۹۹ علاء‌الدین محمد خوارزمشاه به سوی او در حرکت آمد چون به نسا و ایبورد رسید هندو خان، پسر برادر ملکشاه، بگریخت و به پیروزکوه نزد غیاث‌الدین

۱. متن: نهرواکه

رفت و علاءالدین محمد خوارزمشاه مرو را بگرفت و لشکر به نیشابور برد و دو ماه شهر را در محاصره گرفت و چون مدافعان شهر را از جانب غیاث‌الدین مدد نرسید از خوارزمشاه امان خواستند و نایب و یارانش نزد او رفتند. خوارزمشاه به آنان نیکی کرد و خواست که بکوشد تا میان او و غیاث‌الدین و برادرش عقد صلح بندند. او نیز وعده داد ولی به هرات رفت و در آنجا ماند و نزد غیاث‌الدین که از فرستادن مدد خودداری کرده بود، نرفت.

خوارزمشاه، حسین^۱ بن خرمیل^۲ از اعیان غوریه را به خود نزدیک ساخت و او را سوگند داد که از این پس وی را به جای غیاث‌الدین برگزیند. سپس روانه سرخس گردید. امیر زنگی در سرخس بود چهل روز سرخس را محاصره نمود و از دو سو نبردهایی درگرفت. امیر زنگی پسر خود را نزد خوارزمشاه فرستاد و از او خواست که اندکی از شهر فاصله بگیرد تا او و سپاهیان از شهر بیرون آمده بروند. خوارزمشاه عقب نشست. زنگی بیرون آمد و شهر را از آذوقه و هیزم بینداشت و مردم شهر را که از محاصره در تنگنا افتاده بودند، برهانید. سپس دروازه‌ها بیست و به دفاع پرداخت. خوارزمشاه از آنچه کرده بود پشیمان شد. و جمعی از امرا را به محاصره شهر گماشت و خود بازگردید. چون خوارزمشاه دور شد محمدبن جریک^۳ از طالقان برسد و نزد زنگی رسول فرستاد که لشکریانی را که شهر را در محاصره دارند از آنجا دور سازد. محاصره کنندگان بترسیدند و از گرد سرخس برفتند. زنگی بیرون آمد و با محمدبن جریک در مروالروید دیدار کرد و خراج آن ناحیه را گرد آوردند.

علاءالدین محمد خوارزمشاه سه هزار سوار به جنگ او فرستاد. جریک با نهصد تن با آنان مصاف داد و لشکرگاهشان را به غنیمت گرفت. خوارزمشاه به دیار خود بازگردید. آن‌گاه نزد غیاث‌الدین پیام فرستاد و خواستار صلح گردید. غیاث‌الدین پاسخ را به وسیله امیری بزرگ از امرای غوری نزد او فرستاد. این امیر، حسین^۴ بن محمد المرغنی نام داشت. خوارزمشاه رسول را بگرفت و به زندان کرد. مرغن از دیه‌های غور است.

۱. متن: حسن

۲. متن: خرمیل

۳. متن: خریک

۴. متن: حسن

محاصره هرات

چون علاءالدین محمد خوارزمشاه به غیاثالدین غوری پیشنهاد صلح داد و حسین بن محمد المرغنی از سوی غیاثالدین برای عقد معاهدات به نزد او رفت، خوارزمشاه که نشانه‌های دروغگویی و ظاهرسازی در رسالت او دید فرمان داد به زندانش برند و خود لشکر بسیج کرد و به جانب هرات راند و آنجا را در محاصره گرفت. در هرات دو برادر بودند که بیش از این در خدمت سلطان شاه بن ایل ارسلان بودند [و اینک به غیاثالدین پیوسته بودند]. اینان به خوارزمشاه نامه نوشتند و وعده دادند که اگر او بیاید در شهر آشوب برپا خواهند کرد و کلیدهای دروازه‌های شهر نیز نزد آنهاست و امور حصار از داخل شهر بر عهده ایشان قرار دارد.

امیر حسین بن محمد المرغنی که در حبس خوارزمشاه بود از این توطئه خبر یافت و برادر خود امیر عمر المرغنی صاحب هرات را از آن آگاه نمود تا آن دو برادر را به بند درکشد.

غیاثالدین غوری به سرداری خواهرزاده اش الب غازی لشکری به یاری مردم هرات فرستاد و خود در پنج فرسنگی آن فرود آمد و راه آذوقه به لشکر محمد خوارزمشاه را بریست. خوارزمشاه لشکری به طالقان فرستاد تا حمله برد و تاراج کند. حسن بن خرمیل به مقابله بیرون آمد و بر آنان پیروز شد و چنان کشتاری کرد که حتی یک تن نیز رهایی نیافت.

غیاثالدین سپاه در حرکت آورد و نزدیک هرات فرود آمد. خوارزمشاه پس از چهل روز محاصره هرات به سبب شکستی که به لشکرش در طالقان وارد آمده بود آهنگ آن کرد که از محاصره هرات دست بردارد، علاوه بر آن از نزدیک شدن غیاثالدین و آمدن الب غازی و بازگشت شهابالدین از هند که در واسط سال ۵۹۸ به غزنه رسیده بود، بیمناک شده بود. بدین علل نزد امیر هرات رسول فرستاد و مصالحه کرد و مالی برگردن گرفت و از هرات برفت. چون شهابالدین از هند بازگردید به طوس آمد و زمستان را در طوس درنگ کرد که [بهار] به محاصره خوارزم بود. در این احوال خبر مرگ برادرش غیاثالدین را آوردند. شهابالدین عزم خود دیگرگون کرد و راهی هرات شد.

وفات غیاث‌الدین و حکومت شهاب‌الدین به انفراد

غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن سام غوری فرمانروای غزنه و قسمتی از خراسان و پیروزکوه و لهاور و دهلی [در ماه جمادی‌الاولی] سال ۵۹۹ از دنیا برفت. به هنگام مرگ او، برادرش شهاب‌الدین در طوس بود و - چنان‌که گفتیم - به هرات رفت [تا آن‌گاه که شهاب‌الدین به غزنین رسید مرگ غیاث‌الدین را مخفی نگاه داشته بودند]. چون پیامد مرگ او را اعلام کردند، و او به عزا نشست.

از غیاث‌الدین پسری برجای ماند که او را نیز پس از مرگ پدر غیاث‌الدین لقب دادند. چون شهاب‌الدین از طوس برفت امیر محمد بن جریک را در مرو نهاد. خوارزمشاه بر سر او لشکر آورد ولی غوریان بر خوارزمیان شبیخون زدند چنان‌که اندکی از ایشان رهایی یافتند. امیر محمد اسیران و سرها را به هرات فرستاد. پس از این واقعه خوارزمشاه لشکر دیگری به سرداری برفور^۱ ترک به هرات گسیل داشت. امیر محمد از هرات به نبرد بیرون آمد، در ده فرسنگی مرو نبرد درگرفت و غوریان منهزم شدند. امیر محمد به مرو گریخت، خوارزمیان مرو را به مدت پانزده روز در محاصره گرفتند تا امیر محمد امان خواست و از شهر بیرون آمد. ولی او را گرفتند و کشتندش. از آن پس میان شهاب‌الدین و خوارزمشاه رسولان به آمد و شد پرداختند باشد که میانشان صلح افتد ولی توافقی حاصل نشد. شهاب‌الدین به غزنه برگشت و خواهرزاده خود الب غازی را امارت هرات داد و علاء‌الدین محمد بن ابی علی الغوری را حکومت پیروزکوه و بلاد غور و امور جنگی خراسان و همه امور مملکت را داد. آن‌گاه برادرزاده اش محمد غیاث‌الدین به نزد او آمد. امارت بست و اسفراین را که نقطه دور افتاده‌ای بود به او داد.

غیاث‌الدین را مغنیه‌ای بود که سخت دوستش می‌داشت تا او را به عقد خویش درآورد، شهاب‌الدین آن زن را دستگیر کرد و با پسرش غیاث‌الدین سخت بزد. ولی خواهرش را به زنی گرفت، آن‌گاه همه اموالشان را بستد و به هند تبعید کرد. این زن مدرسه‌ای ساخته بود و پدرش را نیز در آنجا دفن کرده بود. شهاب‌الدین آن مدرسه را ویران کرد و قبور را بشکافت و استخوانهای مردگان را بیرون افکند.

غیاث‌الدین پادشاهی بزرگوار بود، با آن‌که کمتر به جنگ می‌رفت ولی در همه جنگ‌ها پیروزمند بود. مردی مهیب و بخشنده و نیکو عقیدت و کثیرالصدقه بود.

در خراسان و دیگر جای‌های مساجد و مدارس برای شافعیان بنا کرد. و در راه‌ها خانقاه‌ها ساخت و بر آنها اموالی کرامند وقف نمود و گمرکات را لغو کرد. به مال هیچ کس تعرض نمی‌نمود. هر کس می‌مرد و مالی برجای می‌گذاشت و وارث او در آن شهر نبود، میراث او را به بازرگانان اهل بلدش می‌داد تا به وارثانش برسانند. و اگر بازرگانانی را نمی‌یافت، قاضی بر آن اموال مهر می‌نهاد تا مستحق آن برسد و اگر مرده را هیچ وارثی نبود مالش را در راه خدا صدقه می‌داد. غیاث‌الدین چون شهری را می‌گرفت با مردمش نیکی می‌کرد و در هر سال از خزانه خود به فقها مال می‌بخشید، و نیز باب عطا بر فقرا گشوده می‌داشت و به علویان و شاعران صله می‌داد. همچنین مردی ادیب و بلیغ و خوش خط بود و قرآن می‌نوشت و به مدرسه‌هایی که خود بنا کرده بود می‌فرستاد. مذهب شافعی داشت ولی در مذهب خویش تعصب نمی‌ورزید و می‌گفت: تعصب در مذاهب هلاکت است.

کشمکش غوریان با محمد خوارزمشاه و محاصره هرات سپس محاصره خوارزم و جنگ‌های شهاب‌الدین با ختا

چون غیاث‌الدین هلاک شد و برادرش پس از او به پادشاهی رسید، محمد بن تکش خوارزمشاه طمع در بازپس گرفتن هرات بست. او با غیاث‌الدین گفتگوهای صلح را آغاز کرده بود ولی به نتیجه نرسیده بود.

شهاب‌الدین از غزنه به لهاور رفت و از آنجا به غزای هند شد. در اواسط سال ۶۰۰ محمد خوارزمشاه به هرات آمد و آن را در محاصره گرفت. الب‌غازی خواهرزاده شهاب‌الدین امارت هرات داشت. محاصره شهر تا آخر ماه شعبان مدت گرفت و از دو جانب خلق بسیاری کشته شدند. از جمله رئیس خراسان که در این ایام در مشهد طوس می‌زیست. حسین بن خرمیل نیز در کُزبان^۱ اقطاع او بود. حسین به خوارزمشاه غدر ورزید و به او اظهار دوستی نمود و اشارت کرد که اگر سواران خود را به سوی هرات فرستد چن فیل و خزانه را تسلیم ایشان خواهد کرد. آن‌گاه خود و حسین بن محمد المرغنی در کمین نشستند و آنان را کشتار کردند. در این احوال الب‌غازی بمرد و خوارزمشاه از محاصره ملول گردید، از آنجا به سرخس راند و سرخس را در محاصره

۱. متن: جوربان

گرفت. این اخبار به شهاب‌الدین که در هند می‌جنگید رسید. از آنجا بازگردید و آهنگ خوارزم نمود. محمد خوارزمشاه شتابان خود را از سرخس به خوارزم رسانید و تا پیش از آنکه شهاب‌الدین به خوارزم رسد اقبال بنه خویش بیفکند. میان شهاب‌الدین و خوارزمیان نبرد درگرفت. خوارزمیان پای فشردند و جمع کثیری از غوریان به هلاکت رسیدند و از آن جمله بود حسین بن محمد المرغنی. جماعتی نیز از خوارزمیان اسیر گشتند. شهاب‌الدین فرمان داد همه را به قتل رسانند.

آن‌گاه خوارزمشاه، رسولان به ختا فرستاد و از آنان یاری خواست و پیام داد که اکنون که شهاب‌الدین از غور بیرون آمده است آنان به بلاد او حمله کنند. پس ختاییان به سوی غور در جنبش آمدند. چون شهاب‌الدین بشنید به غور بازگردید و با مقدمه لشکر ختا در صحرای اندخوی^۱ مصاف داد. این نبرد در ماه صفر سال ۶۰۱ اتفاق افتاد. شهاب‌الدین مقدمه لشکر ختا را درهم شکست و کشتار بسیار کرد. به ناگاه ساقه لشکر برسید، در حالی که شهاب‌الدین از آن غافل شده بود لشکر شهاب‌الدینی شکست خورد و بنه و اموال او به غارت رفت و بسیاری از یاران او طعمه تیغ شدند. بقیه به اندخوی گریختند. ختاییان شهر را محاصره کردند تا آن‌گاه که چند فیل بستند و برفتند.

در باب کشته شدن شهاب‌الدین شایعات فزونی گرفت. او با هفت تن از یارانش خود را به طالقان افکند. حسین بن خرمیل نایب او در طالقان نیز از معرکه گریخته و به آنجا رفته بود. مبلغ کثیری زاد و علوفه به او داد و در رفع نیازهایش کوشش بسیار نمود. حسین بن خرمیل از شهاب‌الدین بیمناک بود زیرا او نیز با دیگر امرا پای به فرار نهاده بود. شهاب‌الدین در حق او نیکی کرد و با خود به غزینش برد و حاجب خود گردانید.

چون شایعه کشته شدن شهاب‌الدین به همه جا رسید، غلام او تاج‌الدین یلدوز گروهی را گرد آورد و به خیال تسخیر قلعه غزنه افتاد ولی نگهبانان دژ مانع او شدند. تاج‌الدین به ناچار به اقطاع خود بازگردید و دست به فساد گشود و ترکان خلیج را نیز تحریض به فساد کرد و آنان دست به قتل و غارت زدند.

شهاب‌الدین را غلام دیگری بود به نام آیبک. چون از معرکه برهید به هند رفت و به شایعه مرگ شهاب‌الدین بر مولتان مستولی گردید و به آزار مردم پرداخت و اموال بستد و خود را شاه خواند. شهاب‌الدین لشکری برسر او فرستاد، او را بگرفت و به وضعی فجیع

۱. متن: ایدخوی

به قتل آورد.

چون شهاب‌الدین از این امور بپرداخت برای غزو با ختا و گرفتن انتقام از ایشان به گرد آوردن سپاه پرداخت.

جنگ‌های شهاب‌الدین غوری با بنی کوکر

بنی کوکر در پناه کوه‌های صعب‌العبور بین لهاور و مولتان می‌زیستند. اینان در طاعت شهاب‌الدین غوری بودند و خراج خود را به او می‌پرداختند. چون شایع شد که شهاب‌الدین غوری در جنگ کشته شده اینان عصیان آشکار کردند و با فرمانروای جبل جودی و دیگر کوه نشینان آن نواحی دست اتفاق دادند و به فساد و قتل و غارت پرداختند و راه‌های میان غزنه و لهاور و دیگر راه‌ها را بریدند.

شهاب‌الدین نزد محمدبن ابی علی که در مولتان و لهاور بود کس فرستاد و از او خواست که خراج آن نواحی را ارسال دارد و این پس از پرداختن او از کار غلام شورشگر خود آیبک بود [محمدبن ابی علی پاسخ داد که بنی کوکر راه‌ها را گرفته‌اند و حمل مال میسر نیست]. شهاب‌الدین مملوک خود قطب‌الدین آیبک را فرمان داد که نزد بنی کوکر کس فرستد و آنان را تهدید کند تا سر به اطاعت آرند. آیبک از سوی خود رسول فرستاد. سرورشان گفت: اگر شهاب‌الدین زنده بود خود نزد ما رسول می‌فرستاد، نه غلامش آیبک. از این رو به رسول آیبک نپرداختند. آیبک این خبر به شهاب‌الدین داد و او به تجهیز سپاه پرداخت و به فرشابور^۱ (پیشاور) راند. سپس در ماه شعبان سال ۶۰۱ به غزنه بازگردید و فرمان حرکت به سوی ختا داد. بنی کوکر نیز به حال نخست بازگشتند و به راهزنی پرداختند. بسیاری از هندیان نیز با آنان همراه شده بودند. شهاب‌الدین ترسید که این حرکت به عصیان بزرگ بدل گردد و سرزمین‌هایی از دست او به در رود. پس عزم ختا فسخ کرد و به سوی غزنه آمد و در ماه ربیع‌الاول سال ۶۰۲ به جبال بنی کوکر حمله آغاز کرد.

چون به فرشابور (پیشاور) رسید بر سرعت خود بیفزود و بنی کوکر را در قرارگاه‌های خود فروگرفت. آنان از کوه به دشت آمده بودند.

شهاب‌الدین برسد و یک روز تا شامگاه نبرد کرد. به ناگاه قطب‌الدین آیبک با لشکر

۱. متن: قری سابور

خود در رسید و ندای اسلام سر دادند و بر دشمن تاخت آوردند. بنی کوکر شکست خورده بگریختند و سپاهیان اسلام تیغ در آنها نهادند. آنان به بیشه‌ای پناه بردند. مسلمانان آتش در بیشه زدند و آنان را بسوختند و اموال و زن و فرزندشان را به غنیمت گرفتند آنقدر از آن قوم برده ساختند که هر پنج برده را به یک دینار می‌فروختند. رئیس بنی کوکر هم که به منزله پادشاهشان بود کشته شد.

اما ابن دانیال^۱ صاحب کوه^۲ جودی [شب هنگام نزد قطب‌الدین آیبک رفت و از وی خواست که پناهش دهد او نیز پناهش داد و نزد شهاب‌الدین شفاعت کرد. شهاب‌الدین نیز بر او بیخشود ولی دژ جودی را از او بستند]^۳.

[آن‌گاه شهاب‌الدین به سوی لهاور راند]^۴ و تا اواسط رجب در آنجا درنگ کرد و به تجهیز لشکر می‌پرداخت، سپس به غزنه بازگردید. و بهاء‌الدین سام صاحب بامیان را فرمان داد که به سوی سمرقند رود و برای عبور لشکر پللی برکشد. تا او و سپاهیان از آن بگذرند.

[از کسانی که با شایعه مرگ شهاب‌الدین سر به شورش برداشتند تیراهیان بودند]. اینان گروهی از مردم هند بودند که در حوالی فرشابور (پیشاور) می‌زیستند و بر دین مجوس (؟) بودند. دخترانشان را که به سن شوی می‌رسیدند به مردان عرضه می‌کردند و خواستگار می‌طلبیدند. اگر کسی با آنها ازدواج نمی‌کرد دخترانشان را می‌کشتند، و نیز هر زنی را چند شوی بود. این قوم در نواحی فرشابور (پیشاور) فساد می‌کردند و اموال مردم را تاراج می‌نمودند. در اواخر روزگار شهاب‌الدین غوری جمعی از ایشان اسلام آوردند و چون خبر مرگ او شنیدند، عصیان آشکار کردند و تا حدود سوران و مکران پیش آمدند و بر مسلمانان دستبردهایی سترگ زدند. خلنجی^۵ نایب تاج‌الدین که در آن ناحیه بود لشکر بر سر تیراهیان راند و گوشمالی سخت داد و بسیاری را بکشت و سرهای اعیانشان را برای شهاب‌الدین فرستاد. همه را در بلاد اسلام بیاویختند و کار بلاد به صلاح آمد.

۱. متن: دانیال بدون ابن ۲. متن: جند

۳ و ۴. میان دو قلاب از ابن اثیر افزوده شده. وقایع سال ۶۰۲. ۵. متن: حلخی

کشته شدن شهاب‌الدین غوری و تقسیم شدن کشور او چون شهاب‌الدین امور بلاد غور را به انتظام آورد، از لهاور به غزنه بازگشت بدان قصد که لشکر به ختا کشد. او مردم هند و خراسان را به جنگ برانگیخته بود. چون شهاب‌الدین در دمیک^۱ نزدیک لهاور فرود آمد چندان از او باش به خیمه او حمله‌ور شدند و یکی از نگهبانان را کشتند. او بانگ کرد. دیگران به سوی وی دویدند و آشوبی برپا شد، چندان از ایشان (کفار کوکری) به درون خیمه جستند و او را بر مصلاهی نمازش زدند و در سجده به قتل رسانیدند. باران او قاتلان را بگرفتند و تا آخرین نفر کشتند. این واقعه در آخر ماه شعبان سال ۶۰۲ اتفاق افتاد. گویند قاتلان شهاب‌الدین از کفار کوکری بودند که این عمل را به انتقام اعمال او انجام دادند. بعضی گویند که از فرقه اسماعیلیه بودند که از وی کینه‌ای بزرگ بر دل داشتند و سپاهیان شهاب‌الدین قلعه‌هایشان را در محاصره گرفته بودند.

چون شهاب‌الدین غوری کشته شد، امرای او نزد مؤیدالملک بن^۲ خواجه سجستان^۳ گرد آمدند و به حفظ اموال او متفق شدند تا یکی از آن خاندان به جانشینی او معین گردد. وزیر، همچنین سپهسالار را به ضبط و نگاهداری لشکر برگماشت. آن‌گاه جنازه شهاب‌الدین را در محفه نهادند و خزینش را بار کردند. دو هزار و دویست بار بود. چون خواستند اموال را انتقال دهند غلامان او از جمله صونج داماد یلدوز^۴ و دیگران آهنگ تاراج کردند ولی امرای بزرگ، آنان را از تاراج منع کردند و آن عده از سپاهیان را که اقطاعشان نزد قطب‌الدین ایبک در بلاد هند بود به نزد او بازگردانیدند، و خود عازم غزنین شدند، بدین آهنگ که با غیاث‌الدین محمود پسر غیاث‌الدین برادر بزرگ شهاب‌الدین بیعت نمایند [وزیر و ترکان به غیاث‌الدین گرایش داشتند و امرای غور به بهاء‌الدین سام صاحب بامیان]. این بهاء‌الدین خواهرزاده شهاب‌الدین بود. [چون وزیر و لشکر به فرسابور (پیشاور) رسیدند، غوریان گفتند از راه مکران به غزنه رویم] و قصدشان آن بود که به بامیان نزدیک شوند و بهاء‌الدین سام بیرون آید و خزانه بستانند. ترکان گفتند از راه سوران رویم و قصدشان این بود که از نزدیکی تاج‌الدنی یلدوز بگذرند. او در آن هنگام فرمانروای کرمان بود.

۱. متن: دمیل

۲. متن: مؤیدالدین

۳. متن: سحتا

۴. متن: الذر

مؤیدالملک وزیر با ترکان هم‌رأی بود، از این‌رو پس از کشمکش‌های بسیار به راه کرمان رفتند. در راه از غارتگران تیراهی و افغانان و دیگران سخت در رنج افتادند. چون به کرمان رسیدند، تاج‌الدین یلدوز به استقبال آمد و از اسب به زیر آمد و در برابر محفه زمین را بوسه داد. و چون پرده به یک سو زد و شهاب‌الدین را مرده یافت، جامه بر تن بردید و سخت به گریه شد آن سان که مرد به رقت آمدند.

شهاب‌الدین غوری مردی دلیر بود و دادگر و کثیرالجهاد. قاضی غزنه در هر هفته چهار روز به محضر او حاضر می‌شد و به دعاوی مردم رسیدگی می‌نمود. امرای دولت فرمان او را به جان اطاعت می‌کردند. هرگاه کسی مرافعه نزد او می‌برد، سلطان به سخنان او گوش می‌داد ولی قضاوت را به عهده قاضی می‌نهاد. غیاث‌الدین غوری بر مذهب شافعی بود.

قیام یلدوز به دعوت غیاث‌الدین محمودبن سلطان غیاث‌الدین

تاج‌الدین یلدوز از موالی شهاب‌الدین و از ویژگیان او بود. چون شهاب‌الدین از دنیا رفت او را هوای حکومت غزنه در سرافتاد و چنان نمود که می‌خواهد غیاث‌الدین محمودبن سلطان غیاث‌الدین را بر تخت سلطنت نشاند. و گفت که او را نامه داده تا به نیابت او به غزنه رود. پس خزاین را از وزیر بستد و به غزنه رفت و شهاب‌الدین را در مدرسه‌ای که خود ساخته بود به خاک سپرد. این واقعه در ماه شعبان سال ۶۰۲ اتفاق افتاد. تاج‌الدین یلدوز در غزنه بماند.

حرکت بهاء‌الدین سام به غزنه و مرگ او

چون غیاث‌الدین^۱ بامیان را گرفت، آن را به پسرعم خود، شمس‌الدین محمدبن مسعود به اقطاع داد و خواهر خود را نیز به زنی به او داد. شمس‌الدین محمدبن مسعود از این زن صاحب پسری شد به نام سام. همچنین از زنی دیگر که ترک بود پسری داشت به نام عباس. چون شمس‌الدین محمدبن مسعود بمرد پسر بزرگترش عباس به جای او نشست. غیاث‌الدین و شهاب‌الدین از این امر برآشفتند و عباس را عزل کردند و ملک بامیان را به سام دادند. سام در بامیان صاحب مقامی ارجمند شد و اموال بسیار گرد آورد و پس از

۱. متن: بهاء‌الدین

دایبهایش نامزد سلطنت شد. زیرا امرای غور^۱ پس از آنان به او گرایش داشتند. چون شهاب‌الدین غوری کشته شد امیر داد^۲ نایب قلعه غزنه پسر خود را نزد بهاء‌الدین سام [فرستاد و او را به غزنه خواند]. بهاء‌الدین سام نیز به علاء‌الدین محمدبن ابی علی پادشاه غور و ابن خرمیل^۳ والی هرات نامه نوشت و آن دو را بر سرزمین‌های خود ابقا کرد خواست تا به نام او خطبه بخوانند.

در این ایام میان غوریان و ترکان - چنان‌که گفتیم - اختلاف بود. بهاء‌الدین سام با لشکر خود راهی غزنه گردید. پسرانش علاء‌الدین محمد و جلال‌الدین نیز همراه او بودند. [چون دو منزل از بامیان دور شد در سر خود دردی احساس کرد و درد افزون و افزون‌تر شد و یقین به مرگ کرد. پس دو پسر خود را بخواند و علاء‌الدین را ولیعهد خود ساخت] و فرمان داد به سوی غزنه در حرکت آیند.

چون پدر دیده از جهان فرویست پسران به غزنه رفتند. امرا و مردم غور به استقبال بیرون آمدند و علاء‌الدین و جلال‌الدین در اول رمضان سال ۶۰۲ به دارالسلطنه درآمدند. ترکان با ایشا به مخالفت برخاستند. آنها از غیاث‌الدین جانبداری می نمودند. مؤیدالملک وزیر، آنان را از مخالفت بازداشت، زیرا غیاث‌الدین سرگرم فرونشاندن فتنه ابن خرمیل والی هرات بود. ولی ترکان نپذیرفتند و آنان اعلان نبرد دادند و گفتند اگر بازنگردید باید جنگ را آماده شوید.

دو برادر نزد تاج‌الدین یلدوز کس فرستادند. او در اقطاع خود بود. تاج‌الدین را وعده‌هایی به مال و مقامات دولتی دادند و از او خواستند به یاریشان آید.

استیلا یلدوز بر غزنه

یلدوز در کرمان بود چون خبر کشته شدن شهاب‌الدین به او رسید، اموال و خزاین را از وزیر مؤیدالملک بگرفت، و به نام غیاث‌الدین پسر مولای خود سلطان غیاث‌الدین دعوت آشکار نمود. در این احوال بهاء‌الدین سام از بامیان عازم غزنه شد و در راه بمرد و - چنان‌که آوردیم - پسرش علاء‌الدین غزنه را در تصرف آورد. علاء‌الدین نزد یلدوز کس فرستاد و او را به اطاعت خواند، ولی یلدوز جوابی درشت داد و با لشکری از ترک و خلیج و غز عازم غزنه گردید. و پیامی تهدید آمیز به علاء‌الدین و برادرش فرستاد.

۱. متن: غز

۲. متن: امیردان

۳. متن: حرمیل

علاءالدین وزیر خود را که پیش از این وزیر پدرش بود، به بامیان و ترمذ و دیگر بلاد فرستاد تا لشکر آورد.

یلدوز به ترکانی که در غزنه بودند پیام داد که سرور ایشان غیاث‌الدین بن سلطان غیاث‌الدین است. پس غوریان و ترکانی که در غزنه بودند با یلدوز به مقابله برخاستند این نبرد در ماه رمضان اتفاق افتاد. ترکانی که در غزنه بودند به سوی یلدوز آمدند و محمد بن علی بن حردون^۱ سردار سپاه علاءالدین منهزم شد و خود به اسارت درآمد. سپاه یلدوز به شهر درآمدند و خانه‌های غوریان و بامیانیان را تاراج کردند. علاءالدین به قلعه پناه برد و جلال‌الدین با بیست سوار به بامیان گریخت. یلدوز قلعه را محاصره کرد، تا علاءالدین امان خواست بدان شرط که به بامیان رود.

چون علاءالدین از قلعه فرود آمد برخی از ترکان بر او تاختند و او را از اسبش فرود آوردند و جامه از تنش بیرون کردند. یلدوز برای او مال و مرکب و جامه فرستاد و او به بامیان رفت.

یلدوز به گرد آوردن لشکر پرداخت. او در غزنه ماند و به غیاث‌الدین اظهار اطاعت می‌کرد و بر شهاب‌الدی رحمت می‌فرستاد ولی نه به نام خود خطبه می‌خواند و نه به نام هیچ کس دیگر.

یلدوز چند روز بعد امیرداد والی غزنه را بگرفت و قضات و فقها را حاضر آورد. رسول خلیفه، مجدالدین ابوعلی بن الریبع شافعی، مدرس نظامیه بغداد بود. از سوی خلیفه نزد شهاب‌الدین آمده بود. یلدوز او را نیز در آن روز حاضر نمود و با آنان به گفتگو نشست که قصد آن دارد که خود بر تخت پادشاهی نشیند. چون این بگفت ترکان از او بر میدند [زیرا پنداشته بودند که او خواستار سلطنت غیاث‌الدین است] و بسیاری در گریه شدند. عده کثیری از شاهزادگان غور و سمرقند از خدمت او به بامیان رفتند و به علاءالدین و برادرش پیوستند. [یلدوز از غیاث‌الدین خواست که او را از بندگی آزاد کند. زیرا غیاث‌الدین برادرزاده سرور اوست و او را وارثی جز او نیست.] و نیز خواست که غیاث‌الدین دختر او را برای پسرش به زنی گیرد. غیاث‌الدین هیچ یک از پیشنهادها را نپذیرفت.

[جماعتی از غوریان از سپاه فرمانروای بامیان بر اعمال کرمان و سوران دستبرد زده

۱. متن: حدورون

بودند و آنجا اقطاع قدیم یلدوز بود و غنایم به دست آورده و جمعی را نیز کشته بودند. یلدوز داماد خود سونج را بفرستاد تا آن گروه را تارومار کردند و بسیاری را کشتند و سرها را به غزنه فرستادند.]

یلدوز رسوم شهاب‌الدین را اجرا کرد و به میان مردم اموالی گزاف تقسیم نمود و از مؤیدالملک خواست که وزارت او را برعهده گیرد. او نیز از روی اکراه به عهده گرفت.

اخبار غیاث‌الدین پس از کشته شدن عمش

چون سلطان شهاب‌الدین کشته شد، غیاث‌الدین محمود پسر برادرش سلطان غیاث‌الدین در بست برسر اقطاع خویش بود. شهاب‌الدین، علاء‌الدین محمدبن ابی علی از اکابر خاندان‌های غوری را بر بلاد غور امارت داده بود، این علاء‌الدین کرامی^۱ بود و در مذهب خویش سخت افراطی. پس از مرگ شهاب‌الدین، علاء‌الدین از بیم آنکه مبادا غیاث‌الدین بر او سبقت جوید و به فیروزکوه در آید و بر خزاین دست یابد عازم آن دیار شد. امرای غوری و همچنین مردم فیروزکوه به غیاث‌الدین محمود گرایش بیشتری داشتند، [زیرا علاء‌الدین کرامی بود و مردم فیروزکوه شافعی].

چون به فیروزکوه وارد شد محمد المرغنی^۲ و محمدبن عثمان از اکابر غوریان را فراخواند و از آنان پیمان گرفت که در قتال محمدبن تکش خوارزمشاه او را یاری دهند. غیاث‌الدین محمود در بست منتظر مانده بود تا بنگرد که کار بهاء‌الدین صاحب بامیان به کجا می‌کشد زیرا از ایام شهاب‌الدین میانشان چنان اتفاق شده بود که پس از مرگ او به غیاث‌الدین محمود در بست باشد و غزنه و هند از آن بهاء‌الدین صاحب بامیان. چون از مرگ شهاب‌الدین آگاه شد خود را پادشاه خواند و در رمضان سال ۶۰۳ بر تخت نشست. امرایی که با او پیمان بسته بودند، از پی او بیامدند و او را به فیروزکوه بردند و او آن شهر را در تصرف آورد و جماعتی از اصحاب علاء‌الدین محمدبن علی را به بند کشید. غیاث‌الدین محمود در فیروزکوه نخست به مسجد رفت و نماز بگزارد، سپس سوار شده به خانه پدرش رفت و در آنجا مسکن گزید و رسم‌های پدر تازه کرد. عبدالجبارین محمد الکیرآنی رانزد او آوردند، او را که در ایام پدرش نیز وزارت داشت خود داد. غیاث‌الدین محمود چون پدر شیوه دادگری پیشه نمود و باب عدل و احسان بگشود.

۱. متن: امامی

۲. متن: محمدبن العشیر

۳. متن: محمدبن العشیر

آن‌گاه به ابن خرمیل که در هرات بود نامه نوشت و با او به ملاطفت سخن گفت تا به اطاعت آید.

ابن خرمیل چون خبر قتل سلطان شهاب‌الدین را شنید در هرات بود، از تجاوز خوارزمشاه بیمناک شد و اعیان بلاد خود را گردآورد و از ایشان خواست که به یاری او سوگند خورند. قاضی [هرات صاعدین فضل‌الیساری و علی‌بن عبدالخلّاق] بن زیاد گفتند سوگند می‌خوریم که تو را در برابر همه مردم جز فرزند غیاث‌الدین یاری کنیم. [از این‌رو ابن خرمیل از خوارزمشاه یاری خواست و او نیز لشکری به یاری‌اش فرستاد] ابن خرمیل منتظر ورود لشکر خوارزمشاه بود.

غیاث‌الدین محمود را جاسوسانش از واقعه آگاه کردند و او آهنگ حرکت به هرات نمود. ابن خرمیل با قاضی و ابن زیاد مشورت کرد، ابن زیاد اشارت به فرمانبرداری از غیاث‌الدین محمود نمود. [ابن خرمیل گفت: از جان خود می‌ترسم. تو برو و از او برای من پیمان بگیر. و قصدش آن بود که او را از خود دور کند. ابن زیاد نزد غیاث‌الدین محمود آمد.] و او را از مکر ابن خرمیل و مراوده‌اش با خوارزمشاه خبر داد و او را به آهنگ هرات ترغیب نمود. [بعضی از امرا با این رأی مخالفت ورزیدند و گفتند حجت را بر او تمام کن و فرمان امارت هرات را به نام او بنویس] او چنین کرد و آن فرمان با ابن زیاد بفرستاد.

آن‌گاه غیاث‌الدین محمود، صاحب طالقان و صاحب مرو را به خدمت فراخواند. آنان در پاسخ درنگ ورزیدند. مردم مرو به فرمانروای خود گفتند اگر شهر را به غیاث‌الدین محمود تسلیم نکنی و به خدمت او نروی در بندت می‌کشیم و به او تسلیم می‌نماییم. او نیز به ناچار به فیروزکوه آمد. غیاث‌الدین خلعتش بخشید و اقطاعش داد ولی طالقان را به سونج معروف به میرشکار که غلام پدرش بود ارزانی داشت.

استیلای خوارزمشاه بر غوریان در خراسان

حسین‌بن خرمیل نایب غوریان در هرات – چنان‌که آوردیم – سر به عصیان برداشت و در نهان با خوارزمشاه رابطه برقرار کرد و از او لشکر خواست. نیز گفتیم که حسین‌بن خرمیل ابن‌زیاد را نزد غیاث‌الدین فرستاد تا از او پیمان گیرد و خود منتظر جواب ماند. ابن زیاد از نزد غیاث‌الدین با علم و خلعت بیامد ولی هیچ یک از این دلجویی‌ها او را از

کیدی که می‌اندیشید منصرف ننمود. در این حال لشکر خوارزم برسید. ابن خرمیل به استقبال بیرون آمد و به اکرامشان کوشید. ولی خبر یافت که خوارزمشاه خود از پی آمده است و در چهار فرسخی بلخ است. ابن خرمیل از کرده خود پشیمان شد و لشکری را که خواسته بود به نزد او بازگردانید.

چون غیاث‌الدین محمود از آمدن لشکر خوارزم آگاه شد، ابن خرمیل را بخواند و اموالش را بگرفت و یارانش را به خوار افکند و اقطاعشان را بستد. مردم هرات آهنگ دستگیری او را داشتند. قاضی و ابن زیاد ماجرا به غیاث‌الدین بنوشتند. ابن خرمیل از این امور خبر یافت برجان خود بترسید و چنان نمود که به طاعت غیاث‌الدین درآمده و برای او نامه نوشته است. ولی قاصد را در نهان گفت که راه کج کند و به سوی خوارزمشاه رود و چون به او رسد از او بخواهد که لشکر به هرات آورد او نیز چنان کرد و لشکر خوارزمشاه را بازگردانید. این لشکر چهار روز بعد از حرکت قاصد به هرات رسید. ابن خرمیل به استقبال رفت و آنان را بر دروازه‌ها بداشت و ابن زیاد را بگرفت و چشمانش را کور کرد و قاضی را نیز از شهر بیرو راند. قاضی در فیروزکوه به نزد غیاث‌الدین محمود رفت و ماجرا بازگفت غیاث‌الدین آهنگ آن داشت که خود به تن خویش آید ولی چون از حرکت علاء‌الدین صاحب بامیان آگاه گردید از حرکت بازماند، و همچنان بماند تا بنگرد که کار او با یلدوز به کجا می‌رسد.

خوارزمشاه چون از کشته شدن شهاب‌الدین خبر یافت اسیران غوری را که نزد او بودند آزاد نمود و همه را خلعت داد و دلجویی نمود. آنگاه برادر خود علیشاه را با سپاهی به بلخ فرستاد. عمر بن حسین غوری امیر بلخ به دفاع بیرون آمد و او را در چهار فرسنگی شهر فرود آورد.

خوارزمشاه در پایان سال ۶۰۲ خود به یاری او آمد و بلخ را در محاصره گرفت. فرمانروای بلخ چشم به راه یاری فرزندان بهاء‌الدین صاحب بامیان بود ولی آنان نیز سرگرم حوادث غزنه بودند. خوارزمشاه چهل روز شهر را محاصره کرد. محمد بن علی بن بشیر نیز با او بود. خوارزمشاه محمد بن علی بن بشیر را با اسیران غوری آزاد کرده و اقطاع داده بود. اینک او را نزد عمر بن حسین صاحب بلخ فرستاد و او را به اطاعت خواند ولی عمر بن حسین سرباز زد. خوارزمشاه آهنگ هرات نمود. در این احوال از آنچه میان یلدوز و علاء‌الدین و جلال‌الدین اتفاق افتاده بود آگاه شد و شنید که یلدوز آن

دو را اسیر کرده است. پس بار دیگر محمد بن علی بن بشیر را نزد عمر بن حسین صاحب بلخ فرستاد و او را به فرمانبرداری خویش خواند و آنقدر پای فشرد تا اقبیت پذیرفت و به نام او خطبه خواند و از شهر بیرون آمده به خدمت خوارزمشاه رسید. خوارزمشاه او را خلعت پوشانید و به شهر بازگردانید. این واقعه در ماه ربیع الاول سال ۶۰۳ بود.

خوارزمشاه از بلخ به کرزبان^۱ رفت تا آنجا را به محاصره آرد. علی بن ابی علی در آنجا بود. میان او و خوارزمشاه کشمکش در گرفت. خوارزمشاه از آنجا بازگشت و کرزبان را به ابن خرمیل واگذاشت. آنگاه عمر بن حسین غوری صاحب بلخ را فراخواند و او را در بند کشید و به خوارزم فرستاد و خود به بلخ لشکر راند و بلخ را بگرفت و جعفر ترک را بر آن حکومت داد و خود به خوارزم بازگردید.

استیلای علاءالدین بار دیگر بر غزنه سپس بازپس گرفتن یلدوز غزنه را از دست او

از استیلای یلدوز بر غزنه و اخراج او علاءالدین و جلالالدین پسران بهاءالدین سام را از آن شهر به بامیان، سخن گفتیم. یلدوز دو ماه در بامیان درنگ کرد. بسیاری از سپاهیان به رئیس خود علاءالدین پیوستند. یلدوز در غزنه همچنان به نام هیچ کس خطبه نمی خواند و قصد آن داشت که خود زمام امور را به دست گیرد. و عذر می آورد که منتظر است تا رسولی که نزد غیاثالدین محمود فرستاده است بازگردد تا بر او شورش نکنند. چون بر علاءالدین غلبه یافت و قلعه را در تصرف آورد، استبداد آشکار کرد و بر تخت قرار گرفت. علاءالدین و جلالالدین لشکر گرد آوردند و از بامیان به غزنه راندند. یلدوز نیز لشکر خود را برای مقابله با آنان بسیج نمود. چون نبرد در گرفت علاءالدین و جلالالدین سپاه او را درهم شکستند و به کرمان منهدم نمودند. گروهی از لشکریان از پی او رفتند تا او را از ورود به کرمان بازدارند، ولی یلدوز بر آنان غلبه یافت و به کرمان درآمد و اموالی را که در آنجا داشت به میان سپاهیان تقسیم نمود.

علاءالدین و برادرش به کرمان آرفتند و آنجا را در تصرف آوردند. [و مردم را امان دادند. آهنگ آن داشتند که به غزنه آیند و آنجا را تاراج کنند] مردم شهر نزد مجدالدین بن الربیع آمدند تا نزد آن دو برادر شفاعت کند که از غارت شهر منصرف شوند. این

۱. متن: جورقان

۲. متن: غزنه

مجدالدین مدرس نظامیه بود و از سوی خلیفه نزد شهاب‌الدین آمده بود و به هنگام قتل او حضور داشت. مجدالدین در زغنه اقامت گزیده بود. نزد علاء‌الدین و جلال‌الدین شفاعت کرد و مردم آرامش یافتند. علاء‌الدین و برادرش به زغنه بازگشتند و اموال و خزاین شهاب‌الدین که یلدوز از مؤیدالملک به هنگام حمل جنازه شهاب‌الدین گرفته بود، با آنان بود. در زغنه برسر تقسیم آن خزاین و نیز وزارت مؤیدالملک میان دو برادر خلاف و مشاجره افتاد. آن‌سان که مردم از اینکه به اطاعتشان گردن نهاده بودند پشیمان شدند. جلال‌الدین همراه با عباس به بامیان رفت و علاء‌الدین در زغنه ماند. وزیرش با سپاهیان و مردم روشی ناپسند پیش گرفت و اموال رعیت را تاراج کرد به حدی که کنیزان صاحب فرزند (ام ولد) را می‌فروختند و آنان گریه‌زاری می‌کردند و کس به اشک چشمشان نمی‌پرداخت.

در این حال یلدوز با جماعات ترک و غز و غوری به زغنه باز آمد. [نخست به کلوا رسیدند. آنجا را تصرف کردند و جماعتی از غوریان را کشتند. منزهمین غوری روی به کرمان نهادند. یلدوز برسر ایشان تاخت. و بر مقدمه] یکی از ممالیک شهاب‌الدین به نام ای‌دکز^۱ را با دو هزار سپاهی روان داشت. او کرمان را بگرفت. یلدوز از پی او بیامد ولی دکز را به سبب ستمی که بر مردم رواداشته بود سرزنش کرد و خودکرمان را درضبط آورد و به مردم نیکی نمود. این خبر به علاء‌الدین که در زغنه بود رسید. وزیرش را نزد جلال‌الدین به بامیان فرستاد، سپاهیان غور از بامیان رفته بودند و به غیاث‌الدین محمود پیوسته بودند. در آخر سال ۶۰۲ یلدوز به زغنه رسید و آنجا را بگرفت. علاء‌الدین به قلعه پناه برد. یلدوز مردم را آرامش بخشید و ایمنی داد پس قلعه را در محاصره گرفتند. خبر به یلدوز رسید که جلال‌الدین با سپاه خود می‌آید. [یلدوز بیامد که راه بر او ببندد. چون او دور شد، علاء‌الدین سپاهیان را گفت که از قلعه بیرون روند و به یلدوز از پشت سر حمله کنند ولی هیچ یک از لشکریانش به فرمانش گوش ندادند. چون در قلعه گشوده شد] سلیمان بن سیس^۲ غوری از قلعه بیرون آمد و نزد غیاث‌الدین محمود به فیروزکوه آمد. غیاث‌الدین او را اکرام کرد و امیر سرای خود گردانید. این واقعه در ماه صفر سال ۶۰۳ اتفاق افتاد.

یلدوز برفت و با جلال‌الدین مصاف داد و منزهمش ساخت و اسیرش نمود و به زغنه

۱. متن: ایدکن

۲. متن: بشیر

بازگردید. آن‌گاه علاءالدین را تهدید کرد اگر قلعه را تسلیم نکند همهٔ اسیران را خواهد کشت، و چهارصد تن را نیز بکشت. علاءالدین نزد او کس فرستاد و امان خواست. یلدوز امانش داد. چون از قلعه بیرون آمد وزیرش عمادالملک را بگرفت و بکشت و فتحنامه به غیاث‌الدین نوشت.

عصیان عباس در بامیان سپس بازگشت او به اطاعت

چون علاءالدین و جلال‌الدین در غزنه اسیر شدند خیر به عمشان عباس که در بامیان بود رسید. وزیر پدرشان نیز با او بود. وزیر نزد خوارزمشاه رفت و از او علیه یلدوز یاری خواست تا آن دو برادر را از اسارت برهاند. چون وزیر برفت عباس فرصت را مغتتم شمرد و قلعه را بگرفت و اصحاب جلال‌الدین و علاءالدین را بیرون راند. چون وزیر بشنید بازگردید و قلعه را در محاصره گرفت. او مردی مطاع بود. از زمان بهاءالدوله در ملک او دستی گشاده داشت. چون جلال‌الدین از اسارت آزاد شد و به بامیان رسید با وزیر دیدار کرد و نزد عباس کس فرستادند و از او دلجویی کردند تا دست از عصیان برداشت و از قلعه فرود آمد و گفت او را قصد آن بوده که آن قلعه‌ها را از تعرض خوارزمشاه حفاظت نماید.

استیلاي خوارزمشاه بر ترمذ سپس طالقان

چون خوارزمشاه بلخ را از عمادالدین عمر بن حسین غوری بستد، از آنجا روانهٔ ترمذ شد. پسر عمادالدین صاحب ترمذ در آنجا بود. نخست محمد بن علی بن بشیر را نزد او فرستاد و گفت که پدرت عمادالدین پس از تسلیم بلخ در زمرهٔ اهل دولت من درآمد و من او را با اکرام بسیار به خوارزم فرستادم و اقطاعش دادم [و اینک تو نیز مرا چون برادری]. [محمد بن علی بن بشیر با این سخنان او را بفریفت] او نیز که می‌دید از یکسو در محاصرهٔ ختا است و از دیگر سو یلدوز یارانش را در بند کشیده است سر تسلیم بر زمین نهاد و امان خواست. خوارزمشاه ترمذ را بستد ولی صلاح در آن دید که آن را به ختاییان واگذارد تا خراسان را نیک در ضبط آورد، سپس بازگردد و آن را بازپس ستاند.

چون خوارزمشاه از این امور پرداخت عازم طالقان شد. سَوْنَج از سوی غیاث‌الدین محمود در طالقان فرمان می‌راند. کس فرستاد و نخست باب ملاطفت گشود. و چون

سونج لجاجت به خرج داد لشکر به جنگ او فرستاد. چون دو سپاه روبرو شد، سونج از اسب فرود آمد و از سلطان خواست که بر او بیخشاید.

سلطان او را بدین کار ملامت کرد و اموالی را که در طالقان بود در ضبط آورد و یکی از یاران خود را بدانجا گماشت و به قلاع کالوین^۱ و بیوار^۲ روان گردید. حسام‌الدین علی بن ابی علی صاحب کالوین به نبرد بیرون آمد [خوارزمشاه از او خواست که قلاع را تسلیم کند. گفت این قلعه‌ها در دست او امانتند و جز به صاحبش تسلیم نخواهد کرد. خوارزمشاه او را بستود و سونج را بار دیگر ملامت کرد] و راهی هرات شد و در بیرون شهر فرود آمد. ابن خرمیل در فرمان او بود. بنابراین نگذاشت سپاه خوارزمشاه به مردم هرات آسیبی برساند. در این احوال رسول غیاث‌الدین محمود با هدایای بسیار برسید. در ماه صفر ابن خرمیل به اسفزار^۳ رفت. صاحب اسفزار نزد غیاث‌الدین رفته بود، ابن خرمیل شهر را محاصره کرد تا امان خواستند و او شهر را در تصرف گرفت. آن‌گاه نزد صاحب سیستان کس فرستاد و از وی خواست که فرمان آید و خطبه به نام خوارزمشاه کند او نیز پذیرفت و حال آن‌که غیاث‌الدین پیش از این او را فرا خود خوانده بود و او سربر تافته بود.

بدان هنگام که خوارزمشاه در هرات بود قاضی صاعد بن فضل که ابن خرمیل او را از هرات رانده بود و او نزد شهاب‌الدین رفته بود به هرات بازگشت و از نزد ابن خرمیل به نزد خوارزمشاه رفت. ابن خرمیل دست به سعایت زد تا خوارزمشاه او را در دژ زوزن حبس کرد و مسند قضای هرات را به صفی ابوبکر بن محمد سرخسی داد.

خبر غیاث‌الدین محمود با یلدوز و آیبک غلام پدرش

چون یلدوز غزنه را تصرف کرد و علاء‌الدین و برادرش جلال‌الدین را اسیر نمود، غیاث‌الدین به او نامه نوشت و فرمان داد که به نام او خطبه بخواند. یلدوز ملاحظه می‌کرد. عاقبت خطیب را فرمان داد که به نام او (یعنی یلدوز) خطبه بخواند و برای شهاب‌الدین نیز رحمت و مغفرت بخواهد. چون یلدوز چنین کرد، مردم و بخصوص ترکان ناخشنود شدند. آن‌گاه یلدوز نزد غیاث‌الدین کس فرستاد و از او خواست که از بندگی آزادش کند [تا به نام او خطبه بخواند]. غیاث‌الدین پس از آن‌که مدتی درنگ و انکار کرد خواست او

۱. متن: کاکوین

۲. متن: سوار

۳. متن: اسفراین

را اجابت نمود و قصدش آن بود که با خوارزمشاه مصالحه کند و از او برای سرکوبی یلدوز یاری جوید. غیاث‌الدین همچنین قطب‌الدین آیبک غلام شهاب‌الدین و نایب او را در بلاد هند، از بندگی آزاد نمود و برای هر یک هدایایی فرستاد. [از جمله برای هر یک هزار قبا و هزار قلنسوه و کمربندهای زر و شمشیر و دو چتر و صد اسب]. یلدوز چتر را بازپس فرستاد [و گفت ما بندگان و مملوکانیم و چتر برازنده کسانی است که شایان آن باشند].

یلدوز همچنان چرب زبانی می‌کرد و آیبک فرمانبرداری. غیاث‌الدین همواره بر آن قصد بود که یلدوز را برافکند. خوارزمشاه بدان شرط که ابن خرمیل صاحب هرات به فرمان او بازگردد. و غنایم به سه قسمت شود، ثلثی از آن او و ثلثی از آن لشکر و ثلثی از آن غیاث‌الدین، لشکر روان داشت.

چون خبر به یلدوز رسید نخست به تکی‌ناباد^۱ لشکر برد و آنجا را تصرف کرد سپس به بست راند و بست و اعمال آن را بگرفت و در آن دو شهر نام غیاث‌الدین را از خطبه بینداخت. همچنین نزد صاحب سیستان و ابن خرمیل هم رسولان فرستاد که نام خوارزمشاه از خطبه بیفکنند و هر دو را سخت تهدید کرد.

یلدوز، جلال‌الدین صاحب بامیان را از اسارت آزاد نمود و با پنج هزار سورا با ای‌دکز، مملوک شهاب‌الدین، به بامیان فرستاد تا جلال‌الدین را بر تخت فرمانروایی بامیان مستقر سازند و پسر عمش را عزل کنند. یلدوز دختر خود را نیز به او داد. چون بیامدند [ای دکز جلال‌الدین را از اینکه خلعت یلدوز بر تن کرده سرزنش نمود] و از او خواست که به غزنه بازگردد و گفتش که ترکان همه متفق شده‌اند که به خلاف یلدوز قیام کنند ولی جلال‌الدین این پیشنهاد را نپذیرفت و ای دکز نیز از او جدا شد و برسر اقطاع خود به کابل بازگردد.

چون ای دکز به کابل رفت، رسول قطب‌الدین آیبک نزد یلدوز آمد و او را به سبب عصیانش بر غیاث‌الدین سرزنش کرد و از وی خواست که خطبه به نام غیاث‌الدین کند. همچنین رسول آیبک با هدایا و تحف نزد غیاث‌الدین آمد و اشارت کرد تا به پایان آمدن ماجرای غزنه به خواست‌های خوارزمشاه گردن نهد. [ای دکز] نیز به آیبک نامه نوشت و او را از عصیان یلدوز آگاه ساخت و اجازت خواست که به غزنه لشکر برد و با او بجنگد.

۱. متن: بکتیاباد

آییک نیز اجازت داد و ای دکز در ماه رجب سال ۶۰۳ به غزنه وارد شد و به نام غیاث‌الدین خطبه خواند. ولی قلعه را به او تسلیم نکردند ای دکز شهر را تاراج کرد. این خبر به یلدوز رسید که ای دکز به غزنه وارد شده و آییک را با او مکاتبه است. یلدوز در عزم خود سست شد و در تکی‌ناباد نام خود از خطبه بینداخت و به نام غیاث‌الدین خطبه خواند. سپس به سوی غزنه در حرکت آمد. ای دکز از غزنه به بلاد غور رفت و در تمران^۱ اقامت گزید و خبر به غیاث‌الدین داد و اموال نزد او فرستاد. غیاث‌الدین نیز برایش خلعت فرستاد و از بندگی آزادش نمود و او را ملک‌الامرا لقب داد. غیاث‌الدین به سوی بست و اعمال آن لشکر برد و آن سرزمین‌ها را بستند و با مردم نیکی‌ها نمود. یلدوز نیز در غزنه اقامت گزید.

کشته شدن ابن خرمیل و استیلای خوارزمشاه بر هرات

ابن خرمیل - چنان‌که گفتیم - لشکر خوارزمشاه را به هرات فراخواند و آنان را در هرات فرود آورد. سپاهیان خوارزم با مردم روشی ناپسند پیش گرفتند و دست به تاراج و آشوب زدند. ابن خرمیل جمعی را حبس کرد و به خوارزمشاه نامه نوشت و اعمال آنان را برشمرد ولی خوارزمشاه سرگرم نبرد با ختا بود، نامه او را پاسخ داد و رفتار او را با خوارزمیان بستود. و گفت کسانی را که به حبس فرستاده نزد او بفرستد. آن‌گاه به عزالدین جلدک^۲ فرمان داد که برود و بر حسین بن خرمیل بند برنهد. او نیز با دو هزار سپاهی برفت. [طغرل پدر] جلدک در ایام سلطان سنجر والی هرات بود. چون به هرات رسید ابن خرمیل مردم را به استقبال او بسیج کرد. چون به یکدیگر رسیدند، جلدک یاران خود را فرمان داد تا ابن خرمیل را در بند کشند. آنان نیز چنان کردند. یاران او به شهر فرار کردند، وزیرش خواجه صاحب فرمان داد درها را ببندند و آماده محاصره شوند. آن‌گاه به شعار غیاث‌الدین محمود ندا داد. جلدک شهر را محاصره کرد و خواجه صاحب وزیر را امان داد و تهدید کرد که اگر شهر را تسلیم نکند ابن خرمیل را خواهد کشت. ابن خرمیل خود به نزدیک بارو آمد و با وزیر خطاب کرد وزیر نپذیرفت و ابن خرمیل به قتل رسید.

جلدک این خبر به خوارزمشاه نوشت. خوارزمشا والیان خراسان را از هرسو

۱. متن: تمواز

۲. متن: خلدک

فراخواند و آنان را به محاصره هرات فرمان داد. آنان با ده هزار سپاهی بیامدند و هرات همچنان در برابر تعرض دشمن پایداری می‌کرد.

ابن خرمیل هرات را نیک استوار کرده بود. چهار باروی محکم و خندق برای آن ترتیب داده بود و شهر را از آذوقه انباشته بود.

[اما خوارزمشاه در نبرد ختا شکست خورد و در گرما گرم نبرد اسیر شد. او یکی از امرای بزرگ به نام شهاب‌الدین مسعود را یک تن به اسارت گرفته بود]. خوارزمشاه فدیة داد و خود را آزاد نمود و به خوارزم بازگردید. این ماجرا در اخبار دولتشان آمده است. چون شایعه مرگ خوارزمشاه در خراسان افتاد، برارش علیشاه که در طبرستان و کزلک^۱ خان که در نیشابور بود هر یک کوس استقلال کوفت. چون خوارزمشاه بیامد علیشاه بگریخت و در فیروزکوه به غیاث‌الدین^۲ محمود غوری پناه برد، او نیز به گرمی پذیرا آمدش.

خوارزمشاه به نیشابور رفت و امور آنجا را به صلاح آورد و یکی را بر آن امارت داد و عازم هرات گردید. لشکر او در این هنگام هرات را در محاصره داشت. وزیر را گفتند که اینک خوارزمشاه آمده است گفته بودی که شهر را به او تسلیم خواهی کرد، اینک به وعده خویش عمل نمای. وزیر باز هم از تسلیم شهر سربر تافت. [جماعتی از مردم شهر که از تنگی معیشت به جان آمده بودند با رأی وزیر به مخالفت برخاستند] وزیر فرمان داد آنان را دستگیر کنند و این امر سبب آشوب شد. خوارزمشاه از ماجرا خبر یافت، به جانب بارو راند و دو برج را ویران نمود و به شهر داخل شد. شهر را بگرفت و وزیر را بکشت و یکی را از سوی خود بر هرات امارت داد. این واقعه در سال ۶۰۵ اتفاق افتاد. خوارزمشاه پس از فرونشاندن آتش این فتنه بار دیگر به نبرد ختا رفت.

کشته شدن غیاث‌الدین محمود

چون خوارزمشاه هرات را در تصرف آورد، دایی خود امیرملک را بر آن امارت داد و فرمان داد که به فیروزکوه رود و فرمانروای فیروزکوه غیاث‌الدین محمود بن غیاث‌الدین غوری را اسیر کند. همچنین علیشاه برادرش را که به غیاث‌الدین پناهنده شده دستگیر نماید. امیر ملک به فیروزکوه لشکر برد. غیاث‌الدین محمود امان خواست، امانش داد.

۲. متن: شهاب‌الدین

۱. متن: کزل خان